معما

قاتل خیالی

امید آرمین

یك روز آفتابی بود، هیچ ابری در آسمان دیده نمی شد و در ترافیك تهران همه کلافه بودند. ساعت ۱۱ صبح به بازپرس پژوهش گزارش شد در شمیران یك پزشك با اصابت گلوله کشته شده است. یک ساعت در راه بود تا به محل قتل رسید، یك ویلای بسیار بزرگ در برابرش دیده می شد و در خروجی به سمت جنوب بود. قتل در طبقه اول عمارت اصلی باغ ویلا رخ داده بود. بازپرس از مامور پلیس شنید همسر دکتر مختاری فقط سایه‌ای از یك مرد دیده که از در عقب مخصوص ورود ماشین به عمارت فرار کرده است. پس خانه ویلایی که بین دو خیابان قرار گرفته بود، دو در ورودی داشت که خودروها از دری که در ضلع شمالی و رو به شمال بود، رفت و آمد می کردند و اگر خودرویی در کار نبود، اعضای خانواده از در خروجی باغ که در ضلع جنوبی و رو به جنوب بود رفت و آمد می کردند.

ثروت دکتر مختاری متخصص جراحی پلاستیك ارث پدری اش و خودش یك مرد ۳۰ ساله و جوان بود.

بازپرس بعد از بررسی پذیرایی طبقه اول عمارت از یك راهرو به عرض دو متر به آخرین اتاق رسید که محل مطالعه و کتابخانه دکتر مختاری بود. در آن کاملاً باز بود.

جسد دکتر مختاری روی صندلی گردان پشت میز مطالعه اش در حالی که به سمت عقب پرت شده بود، دیده می شد.

دستان دکتر به اطراف افتاده بود. سرش در گودی صندلی به حالتی که صورتش به سمت چپ بود، قرار داشت و همه سر و صورت و لباس هایش خون آلود بود. وقتی به جسد نگاه کرد، جای اصابت یك گلوله به پیشانی اش را بین لخته های خون تشخیص داد.

مشخص بود قاتل دقیقاً از روبه روی دکتر و فاصله بسیار نزدیکی گلوله را شلیك کرده است به گونه‌ای که مغز مقتول متلاشی شده و سوراخ بزرگی در پشت سر او به وجود آمده بود.

روی پرده لاجوردی رنگ، فوران خون را که خشك شده بود، به راحتی می شد تشخیص داد. از پرتاب شدگی جسد به پشت کاملاً مشخص بود که دکتر حتی فرصتی برای نشان دادن عکس العمل تدافعی نداشته و کاملاً تسلیم قاتل بوده است.

قاتل نمی توانست یك غریبه باشد چون احتمالاً به همه جای خانه آشنایی داشت و از سوی دیگر در روز روشن توانسته بود وارد این خانه ویلایی آن هم با پیچیدگی های معماری زیاد شود و نقشه قتل را در چند قدمی همسر دکتر مختاری انجام دهد.

بازپرس پژوهش برای سرکشی به طبقه دوم عمارت رفت. آن جا نیز مرتب و اشیای تزیینی زیادی روی در و دیوار نصب شده بود. در ایوان نیمه باز بود، داخل ایوان رفت، از آن جا زیبایی باغ بیشتر دیده می شد. در ایوان خانه ویلایی چیز خاصی نبود. بازپرس با دیدن یك تابلوی نقاشی نیمه کاره و آبرنگ ها که روی زمین پرت شده بودند به سمت آن رفت. تابلو درست روبه روی باغ قرار داشت و نقاش در حال به تصویر کشیدن درختان و مجسمه های باغ بود. نقاشی با ظرافت خاصی کشیده شده بود. نقاش حتی سایه های درختان و مجسمه ها را با دقت از راست به چپ کشیده بود و هیچ ایرادی نداشت جز این که نیمه کاره رها شده بود.

قتل به گونه ای بود که نشان می داد انگیزه، انتقام جویی بوده است. تنها سرنخ، فاطمه همسر دکتر بود. بازپرس سراغ او رفت تا بازجویی کند:

شوهرت با کسی اختلافی دارد؟

او مرد مهربانی بود، یك دکتر نمونه، از همه دنیا فقط من را داشت و بی نهایت دوستم داشت. پدر، مادر، خواهر و برادر هیچ کس را نداشت همه آن ها در زلزله رودبار مرده بودند.

پس دشمنی نداشت؟

این اواخر سر یکی از جراحی ها باعث شده بود بیماری با او کدورتی داشته باشد. بیمارش او را تهدید به قتل می کرد. مزاحم تلفنی ما بود و احساس می کنم قتل کار او باشد.

این جا را می شناخت؟

بله. یك بار دکتر او را به خانه مان دعوت کرد تا با او حرف بزند و آرامش کند اما نشد.

او از چه دری داخل خانه آمد؟

چون یك پراید داشت از در پارکینگ ویلا وارد شد.

زمان وقوع قتل شما کجا بودید؟

من و دکتر در خانه تنها بودیم. شوهرم چون شیفت شب کار بیمارستان بود، صبح برای استراحت به خانه آمده و در کتابخانه شخصی اش بود. من نیز در ایوان نقاشی می کشیدم و چون باغ زیبایی داریم آن را ترسیم می کردم. وقتی صدای شلیك گلوله را شنیدم، آبرنگ ها از دستم روی زمین افتاد. کار نقاشی ام نیمه تمام بود. با سرعت به پایین آمدم. روی پله ها در حال دویدن بودم که سایه مرد جوان لاغر اندامی با موهای مشکی مجعد را دیدم که به سمت در پارکینگ می دوید. ترسیده بودم. وقتی او در سیاه رنگ را بست، به سمت اتاق شوهرم دویدم و با دیدن جسد، بی هوش شدم.

قاتل را شناختی؟

مشخصاتی که گفتم متعلق به همان بیمارش است که پژمان نام دارد. بازپرس پژوهش دستور داد تا پژمان بازداشت شود اما هنوز صحنه قتل را ترک نکرده بود که دستور بازداشت فاطمه را صادر کرد!

یک دلیل کافی بود تا فاطمه قتل را به گردن بگیرد. او گفت بعد از قتل می خواست با ثروت دکتر به فرانسه برود و با پسر دایی اش که عاشق هم بودند، ازدواج کند.

■ **تنها دلیل**

بازپرس وقتی به صحنه قتل رسید دید که در خروجی ساختمان دکتر مختاری به سمت جنوب است و عمارت در شمال حیاط قرار داشت. ساعت ۱۱ صبح بود یعنی آفتاب از شرق به غرب می تابید و سایه های درختان حیاط بایستی از شرق به غرب می شد –از چپ به راست– اما در تابلوی نقاشی نقاش سایه های درختان و مجسمه ها را از راست به چپ کشیده بود و نشان می داد، این نقاشی در بعدازظهر و در هنگام تابیدن آفتاب از غرب به شرق کشیده شده است. در حالی که فاطمه ادعا کرد در زمان تیراندازی در حال نقاشی کشیدن بوده و نقاشی به خاطر همین نیمه تمام مانده است، او دروغ می گفت چون نقاشی متعلق به لحظه جنایت نبود.

ردپای دختر یک اعدامی در باند دزدان سریالی

دختر تهرانی که عضو باند سرقت از خانه های اعیانی بود، سرنوشتی خاکستری دارد. حکم زندان این دختر تبهکار بعد از سه سال تحقیق و روند قضایی در دادگاه تجدید نظر استان تهران مهر تایید خورد.

■ **سرقت های سریالی**

سال ۹۶ بود که ماموران پلیس تهران در جریان سرقت از یک خانه قرار گرفتند و تیمی از ماموران برای تحقیقات پلیسی وارد عمل شدند. در بررسی های ابتدایی مشخص شد که دزدان با تخریب قفل درهای ورودی وارد ساختمان شده و سپس سناریوی سرقت را به اجرا گذاشته اند. ماموران در ادامه پی بردند دزدان با ورود به خانه، طلا و پول ها را به سرقت برده اند. بررسی ها برای شناسایی دزدان به صورت ویژه در دستور کار ماموران قرار گرفت. تجسس های پلیسی ادامه داشت که ماموران در جریان سرقت مشابه دیگری قرار گرفتند که در آن نیز دزدان با تخریب قفل درها وارد عمل شده بودند.

■ **نخستین سرنخ**

ماموران در بررسی دوربین های مداربسته، تصویر یک زن جوان را که ابتدا به جلوی در خانه آمده بود، به دست آوردند و مشخص شد زن جوان پس از زنگ زدن و با اطمینان از نبود اهالی داخل خانه، همدستانش را که سوار بر خودروی پژو بودند با خبر کرده است و دو پسر جوان برای سرقت اقدام به تخریب قفل در ورودی ساختمان کرده اند.

■ **بازداشت سارا**

همین سرنخ کافی بود تا ماموران با بررسی شماره پلاک خودروی دزدان صاحب پژو را که پسر جوانی به نام دانیال است، ردیابی کنند و وقتی برای دستگیری او وارد عمل شدند موفق به بازداشت دانیال و دختر جوانی به نام سارا شدند. سارا خود را بی گناه می دانست اما وقتی تصویر دوربین های مداربسته را پیش روی او قرار دادند به ناچار لب به سخن باز کرد و رئیس باند را که سجاد نام داشت لو داد. بدین ترتیب ماموران در گام بعدی برای دستگیری سجاد عملیات ویژه ای را تشکیل دادند و در عملیاتی غافلگیرانه و قبل از این که رئیس باند با اطلاع از دستگیری همدستانش پا به فرار بگذارد، او را دستگیر کردند.

■ **رئیس باند**

سجاد در اعترافاتش به ماموران گفت: با آزادی از زندان بیکار بودم و نیاز به پول داشتم به همین دلیل تصمیم گرفتم بار دیگر دست به سرقت بزنم و در ابتدا از دانیال کمک خواستم که او نیز به پول نیاز داشت و پذیرفت در سرقت ها مرا همراهی کند. وی افزود: دانیال در شروع کار خواست دختر جوانی که نیاز به پول دارد، در سرقت ها همراهی مان کند به همین دلیل او را به باندمان آوردم و برای این که از خالی بودن خانه ها اطمینان پیدا کنیم سارا ابتدا زنگ خانه ها را به صدا در می آورد و در گام بعدی سرقت ها او جلوی در می ماند و اگر کسی قصد ورود به ساختمان را داشت او را سرگرم می کرد تا ما فرار کنیم.

■ **زندگی خاکستری**

سارا که ۱۸ سال دارد می گوید، هیچ راهی جز دزدی ندارد و برای این که بتواند هزینه های زندگی برادر و خواهر کوچک ترش را تامین کند، مجبور به سرقت شده است.

■ **سابقه داری؟**

نه

■ **شغل؟**

بیکار بودم که دزد شدم.

■ **چرا دزدی؟**

باید هزینه زندگی برادر و خواهرم را تامین می کردم.

■ **پدر و مادرت کجا هستند؟**

پدرم اعدام شده و مادرم در زندان است.

■ **چرا پدرت اعدام شد؟**

سال ها قبل پدرم در کار قاچاق مواد مخدر بود و وضعیت مالی خوبی داشتیم تا این که سوار بر خودرویش با مواد مخدر زیادی دستگیر و به اعدام محکوم شد. پدرم سال ها در زندان بود تا این که حکم اعدام اجرا شد و در همان سن نوجوانی یتیم شدم.

■ **مادرت چرا در زندان است؟**

روزهایی که پدرم در زندان بود و اعدام شد، مادرم با دوستان پدرم در ارتباط بود. بعد از مرگ پدرم نیاز به پول داشتیم و چون کسی از ما حمایت نمی کرد، مادرم مجبور شد با دوستان پدرم که در کار قاچاق مواد مخدر بودند، همکاری کند. مادرم در چند مرحله در کار قاچاق مواد موفق بود تا این که در یک ایست بازرسی در مسیر ورودی تهران دستگیر شد و به زندان افتاد.

■ **کسی شما را حمایت نمی کند؟**

نه، بعد از این که پدرم اعدام شد، رابطه ما با بستگانمان قطع شد و هیچ کسی از ما حمایت نمی کرد، حتی چندبار به سراغ خانواده پدری ام رفتم اما پدربزرگم می گفت که من هیچ فرزند و نوه ای ندارم و به طور کل رابطه شان را با من قطع کردند به همین دلیل ما تنها افتادیم.

■ **چرا دزدی کردی؟**

نیاز به پول داشتم و مدتی بود که با دانیال آشنا شده بودم، شرایط او تا حدی مثل من بود. پدر و مادرش در یک تصادف فوت کرده بودند و به تنهایی زندگی می کرد، وقتی شنیدم قصد دارد بایکی از دوستانش دست به دزدی بزند تصمیم گرفتم با او همراه شوم چون نیاز به پول داشتم.

■ **فکر نمی کردی دستگیر شوی؟**

به هیچ چیزی فکر نمی کردم، چون زندگی خواهر و برادرم برای من از هر چیز دیگری مهم تر بود و نمی خواستم بی پولی به آن ها فشار بیاورد و آواره خیابان ها شویم.

■ **خواهر و برادرت چند ساله هستند؟**

برادرم ۱۵ ساله است و خواهرم ۱۷ سال دارد.

■ **چه نقشی در باند داشتی؟**

وقتی برای سرقت به خیابان ها می رفتیم، ابتدا خانه هایی را که چراغشان خاموش بود تحت نظر می گرفتیم و بعد از دقایقی من برای اطمینان زنگ خانه ها را به صدا در می آوردم و اگر کسی جواب نمی داد از همدستانم می خواستم که وارد عمل شوند.

■ **اگر کسی داخل خانه بود چه می کردی؟**

یک فامیلی می گفتم و طوری رفتار می کردم که انگار اشتباهی زنگ زده ام.

■ **چرا آن قدر نگران هستی؟**

دو سال است که در زندانم و نگران سرنوشت خواهر و برادرم هستم، نمی دانم چطور زندگی را می گذرانند، باور کنید من داخل زندان هستم اما همه فکر و ذهنم بیرون از زندان پیش خواهر و برادرم است.

■ **بعد از آزادی چه کار می خواهی بکنی؟**

این را می دانم که دیگر دزدی نمی کنم، به دنبال کار می گردم و به سراغ خانواده پدری ام می روم و التماس شان می کنم که به ما کمک کنند چون واقعا هیچ کسی را نداریم.

■ **از مادرت خبر داری؟**

فقط می دانم در زندان است و قرار است دادگاهش به زودی حکم نهایی را صادر کند.

■ **حرف آخر؟**

نمی دانم چرا باید سرنوشت من این طور باشد، اگر در یک خانواده بی دردسر به دنیا می آمدم هیچ وقت کارم به این جا کشیده نمی شد.

به خاطر اشتباه پدر و مادرم زندگی ام تباه شد و در بهترین روزهایی که دختران از زندگی شان لذت می برند من باید در زندان باشم و به جای فکر کردن به آینده ام به فکر خواهر و برادرم باشم.

بنا به این گزارش، سارا و همدستانش هر کدام به سه تا هفت سال زندان، ردمال و شلاق محکوم شدند و این حکم تایید شد.

■ تحلیل کارشناس

فلسفه ارتکاب جرم

دکتر علیرضا شریفی یزدی
جامعه شناس و استاد دانشگاه

در بحث حمایت از فرزندان یا کودکان بی سرپرست باید به چند نکته توجه داشت. برخی افراد به دلایل مختلف والدین خود را از دست می دهند. برخی از آن ها والدین شان در زندان و برخی دیگر فرزند طلاق هستند و عده ای نیز پدر و مادرشان فوت شده اند. در چنین شرایطی معمولا تمام مسئولیت های زندگی و تامین هزینه ها به عهده یکی از فرزندان است و این فرد به دلیل وجود فشارهای اقتصادی و روانی بی شمار ممکن است در گروه های بزهکاری و خلاف قرار گیرد تا بتواند نیازهای خانواده آشفته خود را تامین کند. اغلب افرادی که از سن کم وارد محیط های اجتماعی می شوند و کسب درآمد می کنند کودکان کار نامیده می شوند و به خاطر وجود خانواده آشفته ای که دارند مجبور به تامین هزینه ها هستند. به این قبیل افراد از سوی اقوام و هیچ نهاد حمایتی کمکی نمی شود، به همین دلیل است که افراد سودجو آن ها را بزهکار می کنند و در باندهای فساد، فحشا و... عضو می کنند تا بتوانند کسب درآمد کنند. برخی از این افراد به دلیل سن کم و مسئولیت های بی شمار تحت فشار اقتصادی قرار می گیرند و چون کمبودهای عاطفی زیادی دارند سرکرده های باندهای خلافکارانه از آن ها سوء استفاده می کنند و پای شان را به بزهکاری و جرایم خرد و کلان می کشانند. این افراد در ابتدا و در کوتاه مدت مشکلات مالی و اقتصادی شان حل خواهد شد اما در دراز مدت به یک تبهکار حرفه ای تبدیل می شوند که انواع و اقسام جرایم را مرتکب می شوند. وقتی آن ها در وادی خلاف گرفتار می شوند و در چرخه فساد قرار می گیرند، مرتکب سرقت، اعتیاد، فروش مواد مخدر و... می شوند و برای گروهی کار می کنند که جزو گروه های شیادی هستند. پس از جور و ظلم بی شماری که به این قبیل افراد می شود، خشم و پرخاش فراوانی در وجودشان شکل می گیرد و رو به شرارت می آورند به همین دلیل دیده می شود اغلب این جوانان مرتکب قمه کشی، چاقوکشی و... می شوند. زیرا فلسفه ارتکاب جرم این است که خلاف، راه خلاف های جدیدتر را باز می کند و این زنجیره معیوب، آسیب های اجتماعی بی شماری را رقم می زند. بیشتر کسانی که در معرض این خطرات قرار می گیرند، جزو خانواده های بی سرپرست هستند که به دلایل مختلف خانواده شان را از دست داده اند. فقر فرهنگی، فقر اقتصادی و اعتیاد، آسیب های این افراد به شمار می رود که با خود به جامعه تحمیل و تزریق می کنند. البته فرزندان طلاق رسمی و عاطفی نیز آسیب های زیادی را به جامعه وارد می کنند که نباید تاثیر آن ها را نادیده گرفت. خلأ قانونی یکی از عوامل این مشکلات به شمار می رود و مهم تر از آن نداشتن غربالگری های به موقع است زیرا اگر چنین افرادی که مستعد هستند قبل از ارتکاب جرم شناسایی شوند، به این دلیل که هنوز در چرخه فساد قرار نگرفته اند، می توان آن ها را نجات داد اما متاسفانه افرادی را که در چرخه فساد غوطه ور شده اند، به سختی می توان از این منجلاب بیرون کشید زیرا عضو گروه هایی شده و با خلاف و جرم رشد کرده اند. افراد در معرض خطر را ابتدا باید شناسایی، سپس قبل از ورود به باندهای فساد با کمک سازمان های مردم نهاد حمایت شان کرد و با همکاری بهزیستی می توان توانمندی هایی برای شان ایجاد کرد تا به شغل سالم و کسب درآمد صحیح هدایت شوند و از فساد و اسارت در باندهای تبهکاری نجات یابند.

جنایت شبانه در هواخواهی از برادر کوچک

پسر جوان که در هواخواهی از برادر کوچکش دست به قتل زده بود، در دادگاه از خود دفاع می کند.

■ **جنایت شبانه**

ساعت یک بامداد بیستم مرداد سال ۹۵، به ماموران کلانتری ۱۵۳ شهرک غرب خبر رسید درگیری چند پسر جوان در یک پارک به خون کشیده و پسر ۲۲ ساله ای به نام افشین زخمی شده است. ماموران به محل درگیری رفتند و دریافتند افشین که از ناحیه گردن چاقو خورده، به بیمارستان منتقل شده است. تیم پلیسی به بازجویی از شاهدان پرداختند و از آن ها شنیدند پسر جوانی به نام پدرام بعد از چاقوکشی از پارک گریخته است. در حالی که ردیابی پدرام آغاز شده بود، از بیمارستان خبر رسید افشین به خاطر بریدگی شاهرگ گردن و خونریزی شدید تسلیم مرگ شده است.

■ **هواخواهی از برادر**

با مرگ پسر جوان در بیمارستان، تیمی از پلیس به پرس و جو از دوستان قربانی پرداخت و رد عامل جنایت شبانه را به دست آورد. پدرام ۲۹ ساله، صبح روز بعد در خانه پدری اش در غرب تهران بازداشت شد. پسر جوان به قتل اعتراف کرد و در تشریح جزئیات ماجرا گفت: تازه از محل کار به خانه برگشته بودم که برادر کوچکم در حالی که سر و وضع آشفته ای داشت به خانه آمد. او می گفت با یکی از دوستانش به نام حمید درگیر شده و حمید او را کتک زده است. وقتی سر و وضع آشفته برادر کوچکم را دیدم عصبانی شدم و از او خواستم تا مرا پیش دوست اش ببرد.

وی ادامه داد: من و برادرم پژمان با موتور به پارکی در شهرک غرب که پاتوق آن ها بود، رفتیم. وقتی به پارک رسیدیم و با دوستان برادرم روبه رو شدم، سراغ حمید را گرفتم اما آن ها گفتند حمید به خانه رفته است. دوستان برادرم مشغول جمع کردن بساط قلیان بودند و می خواستند به خانه شان برگردند که حمید را در انتهای پارک دیدم و فهمیدم آن ها به من دروغ گفته اند. من قلیان دوستان برادرم را شکستم و به خاطر دروغی که به من گفته بودند به آن ها فحش دادم. همان موقع حمید به سمتم حمله کرد و دعوا میان ما بالا گرفت. حمید و دوستانش شیشه قلیانشان را شکستند و به من حمله کردند. وی ادامه داد: برای این که دوستان برادرم را بترسانم و به دعوا فیصله دهم، چاقویی را که در جیبم داشتم بیرون آوردم اما نمی دانم چطور شد که چاقو به گردن یکی از دوستان حمید برخورد کرد. من که شوکه شده بودم، چاقو را در پارک انداختم و به همراه برادرم فرار کردم. من واقعا افشین را نمی شناختم و هیچ خصومتی با او نداشتم.

■ **اظهارات شاهدان**

به دنبال اظهارات پدرام، دیگر شرکت کنندگان در دعوا نیز بازداشت شدند. حمید گفت: من از سال ها قبل پژمان را می شناختم و همه بچه های محل او را ابویتیم صدا می زدند و او از این موضوع ناراحت بود. آخرین بار هم سر این موضوع با من درگیر شد و کار به کتک کاری کشید. چند ساعت بعد او و برادرش به پارک آمدند و دعوا را از سر گرفتند. افشین در آن دعوا قصد میانجیگری داشت اما برادر پژمان با چاقو به گردنش زد. با اظهارات شاهدان و بازسازی صحنه جرم، برای پدرام کیفرخواست صادر و پرونده اش به دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد. قرار است پسر جوان به زودی به اتهام قتل و دیگر شرکت کنندگان در دعوا به اتهام شرکت در دعوای منجر به قتل محاکمه شوند. اولیای دم برای پدرام حکم قصاص خواسته اند.

اتهام قتل شبه عمد در شلیک به مرد مسلح

مامور پلیس که در تعقیب مرد مسلح در بازار گل پاکدشت بود با شلیک دو گلوله مرگبار مانع فرار او شد. اوایل دی سال ۹۵ ماموران کلانتری ۱۷۴ پاکدشت با خبر شدند، مرد جوانی که با همسرش اختلاف داشته برای انتقام گیری به جلوی در خانه پدرزنش رفته و با در دست داشتن تفنگ اقدام به تهدید کردن خانواده همسرش کرده است. بدین ترتیب، تیمی از ماموران به محل اعزام شدند و مشاهده کردند مرد ۳۹ ساله با در دست داشتن دو تفنگ در حال تهدید کردن است که مرد مسلح به محض دیدن ماموران سوار بر خودروی پژو ۴۰۵ پا به فرار گذاشت. همین کافی بود تا تعقیب و گریز پلیسی کلید زده شود و مرد مسلح به سمت تهران حرکت کند. زمانی که وی به بزرگراه امام رضا(ع) و نزدیکی بازار گل رسید و با ترافیک سنگین خودروها روبه رو شد، سعی داشت از مسیر خاکی کنار جاده فرار کند. در این صحنه یکی از ماموران با توجه به ترافیک سنگین بزرگراه از خودرو پیاده شد و به سمت مرد مسلح رفت که در نهایت با شلیک دو گلوله مانع فرار مرد جوان شد و مرد مسلح در این صحنه با شلیک مامور پلیس به کام مرگ فرو رفت. در گام بعدی با توجه به تیراندازی مرگبار در بزرگراه امام رضا(ع) تیمی از ماموران کلانتری ۱۵۷ افسریه به دستور بازپرس ویژه قتل برای تحقیقات بیشتر وارد صحنه تیراندازی شدند و مشخص شد که مرد مسلح از ناحیه پهلو هدف گلوله قرار گرفته است. در بررسی داخل خودرو نیز یک کلت کمری و تفنگ شکاری همراه با ۲۰ فشنگ ساچمه‌ای کشف شد. مامور جوان در صحنه تیراندازی گفت: در تعقیب و گریز وقتی به ترافیک برخوردیم از ماشین پیاده شدم و به سمت خودروی متهم رفتم. از سمت شاگرد رفتم تا دستگیرش کنم اما او ناگهان گلوله‌ای به سمت ام شلیک کرد که تیر از کنار من رد شد. پس از آن من دو تیر شلیک کردم که به پهلوی او برخورد کرد. در ادامه مأموران با انجام بررسی ها، اثر گلوله‌ای را در کنار پنجره شاگرد دیدند که نشان می داد متهم به سمت مأمور پلیس شلیک کرده بود. با این حال قاضی جنایی دستور تحقیقات در این خصوص را صادر کرد تا کارشناسان اسلحه بررسی کنند که این گلوله از داخل خودرو شلیک شده یا بیرون. از سوی دیگر جسد به پزشکی قانونی منتقل شد.

■ **قتل شبه عمد**

پس از تحقیقات تکمیلی، بازپرس پرونده با صدور کیفرخواست و اتهام قتل شبه عمد برای مامور پلیس، پرونده را برای صدور حکم نهایی به دادگاه کیفری یک استان تهران ارجاع داد. با گذشت سه سال از این پرونده، پدر و مادر مرد مسلح که قیم سه دختر پسرشان نیز هستند، برای مامور پلیس درخواست قصاص کردند و این در حالی بود که قضات دادگاه با توجه به این که تیراندازی از بیرون به داخل خودرو صورت گرفته است اتهام قتل شبه عمد را رد و اتهام قتل عمد برای مامور پلیس صادر کردند که پرونده برای بررسی های بیشتر به شعبه ۶ دادسرای امور جنایی تهران بازگردانده شد.

بنا به این گزارش، بازپرس شعبه ۶ دادسرای امور جنایی تهران پس تحقیقات تکمیلی و با توجه به این که گلوله از بیرون به داخل خودرو شلیک شده است، برای مامور پلیس حکم قتل عمد صادر کردند و پرونده پس از صدور کیفرخواست برای صدور حکم نهایی به دادگاه کیفری یک استان تهران ارجاع شد.